

بسم الله الرحمن الرحيم

تقرير درس شرح كتاب الحجج اصول كافى

آية الله سيد محمد مهدى ميرباقرى

جلسه شماره ۵ به تاريخ ۹۹/۸/۱۴

بررسى كلام صدر المتالهين در شرح روايت هشام بن حكم و تقريب استدلال ايشان بر ضرورت انبياء

جمع بندى بيان مرحوم مجلسى ذيل روايت هشام بن حكم

بحث در روايت اول باب اضطرار بود و بيان مرحوم مجلسى را بررسى كرديم. ايشان فرمودند كه اولاً خداوند صانع و حكيم است و ما را لغو خلق نكرده است. ثانياً اين غرض حتماً معرفت و عبادت اوست و هيچ غرض ديگرى مانند تعيش مادى سبب خروج از لغويت خلقت ما نيست. ثالثاً راه رسيدن به معرفت الهى و عبادت و كمالات روحى و عملى، از امورى است كه براى ما مستقيم ممكن نيست و از طريق درك حسى و تشبيه به امور ديگر حاصل نمى شود. لذا ثابت مى شود راه ديگرى بايد باشد كه آن وحى است. يعنى تا اينجا ضرورت وحى را ثابت مى كنند.

در ادامه هم فرمودند اين وحى حاملى مى خواهد كه ظرفيت آن را داشته باشد و از قدس و طهارت ويژه اى برخوردار باشد تا بتواند آن را تلقى كند؛ لذا ما اين مقام را نداريم و نمى توانيم خودمان وحى را دريافت كنيم. لذا بايد انبياء الهى با اين ويژگى ها باشند كه حامل اين حقيقت شوند. و نيز اضافه مى كنند كه برفرض ما امكان تلقى وحى را هم داشته باشيم، فرق و تميز آن را با القائات شيطاني نمى دانيم؛ لذا حجت تمام نمى شود. پس واسطه اى لازم است كه جهت قدسى و اين طهارت را داشته باشد.

نيز فرمودند بايد انبياء جنبه بشرى هم داشته باشد تا بتواند آن را به ما القاء كند. و براى شناخت ما نسبت به اين رسول هم او معجزات و براهين مى آورد. لذا در اين مرحله هم ضرورت انبياء را اثبات مى كنند. اينها مجموعه نكاتى بود كه ايشان از اين روايت استفاده کرده اند.

تبیین کلام مرحوم صدرالمتألهین ذیل حدیث

اما مرحوم صدرا فرمودند توضیح این روایت نیاز به مقدماتی دارد که جلسه قبل اشاراتی داشتیم. مقدمه اول اینکه ما صانعی داریم که «قادر علی کل شیء» است و اگر لازم باشد قدرت بر بعث رسل دارد.

مقدمه دوم اینکه این خالق صانع در معرض ملامسه و گفتگو و مباشرت با ما نیست زیرا جسم و جسمانی نیست.

مقدمه سوم اینکه این صانع و خالق، حکیم هم هست و عالم به مصالح و منافع این انسان در نظام حیات در دنیا و آخرت است. یعنی علم به نظام احسن و خیر برای معاش و معاد انسان را دارد.

مقدمه چهارم فرمودند این صانع حکیم و عالم، ممتنع است که خودش خلق و تدبیر کثرات کند و با واسطه‌هایی اینکار را انجام می‌دهد. همانطور که خلقت با وسائط است تدبیر آن هم همینطور خواهد بود. و عرض کردیم که ریشه این حرف در واقع استدلال فلاسفه در قاعده «الواحد» است که محل بحث جدی و مخالفت متکلمین هم هست.

در مقدمه پنجم هم فرمودند ما هم نیاز به این تدبیر و تعلیم داریم که معیشت ما را در دنیا بشکل عادلانه تنظیم کند، و نیز ما را از عقوبت در آخرت نجات دهد.

تبیین نیاز انسان به تدبیر و قانون عادلانه

ایشان در توضیح مقدمه پنجم و اینکه ما نیاز به تدبیر و تعلیم داریم و خودمان مثلا با عقل خودمان نمی‌توانیم به این تدبیر و علم دست پیدا کنیم، توضیحی می‌دهند که تقریبا توضیح بیاناتی از کتاب «شفاء» مرحوم ابن سینا است که در بحث الهیات ذیل نبوت آمده است؛ بلکه بسیاری از عبارات ایشان هم از همانجا اخذ شده است.

در توضیح این نیاز فرمودند اولاً انسان برای تامین نیازهای خود مضطر به مشارکت دیگران است و به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند و نیازهای خود را برآورده کند. لذا انسان نیاز به زندگی اجتماعی و مدینه و شهر و... پیدا می‌کند. انسان مدنی است و نیاز به زندگی اجتماعی دارد.

ثانیا این شکل از نیاز سبب می‌شود که تقسیم مشاغل شود و هرکسی کاری می‌کند و پیچیدگی در حیات بشری ایجاد می‌شود و این سبب تعامل و دادوستد روابط بین انسان‌ها می‌شود. و این روابط و دادوستدها بسیار هم متنوع و پیچیده می‌شود و فقط هم دادوستد اقتصادی نیست. لذا نیاز به قانون و سنت‌های عادلانه بوجود می‌آید که بتواند تنظیم روابط کند و یک عدل و روابط حسن اجتماعی در کل ایجاد کند.

ثالثاً رسیدن به این قانون و سنت صالحه و عاده را نمی شود به خودمان واگذار کنند و این حرف مهمی است که ایشان بیان کرده است؛ برخلاف حرفی که امروز مکاتب مادی و دانش های سیاسی روز می زنند که می گویند بشر می تواند از طریق قراردادهای اجتماعی، به آن نظام عاده دست پیدا کند. ولی حکماء ما می فرمودند این حرف غلطی است زیرا هرکسی به دنبال منافع خودش است و عدل را بر محور منافع خودش تعریف می کند و قانون براساس منافع شخصی و حزبی و... تنظیم می شود و لذا تعارضات اجتماعی همین جا رخ می دهد. در واقع می گویند انسان بدون انبیاء منفعت طلب است و نمی شود در این امر به خودش واگذار شود.

جمع بندی مقدمات در ضرورت انبیاء در استدلال مرحوم صدرا

لذا به جمیع این مقدمات ثابت می شود که نیاز به یک قانون گذار عادل هست که بتواند سنن عدل را بیاورد و یک عدل عمومی را در نظام اجتماعی برقرار کند و قانون حقوقی و کیفری و... حقی را برپا کند. یعنی باید کسی بیاید که خودش داخل در این تعارض در منافع و بازی منفعت طلبی انسان نباشد و کلمه عدل در این نظام را واجد باشد. پس ثابت می شود که باید برای رسیدن به این تدبیر و تعلیم به انسان و رسیدن به نظام عدل، وسائلی در کار باشد که این تدبیر و وحی را دریافت کند. و روشن است که باید کسی باشد که ظرفیت این حقیقت را داشته باشد و خودش هم طرف تعارض و نزاع این منافع قرار نگیرد.

وقتی وجود چنین شخصی که قانون گذار عاده باشد و نظام معیشت و مومن از عقاب برای ما ایجاد کند، ضروری باشد، خداوند متعال حتماً آن را خلق می کند و قرار می دهد. زیرا وقتی ارسال رسل با این ویژگی ها امر ممکن است و از طرفی نیاز به چنین واسطه ای برای انسان ها ضروری است، خداوند متعال محال است که اینکار را نکند و انبیاء را ارسال نکند.

خدایی که عالم به نظام خیر است و این ضرورت را به علم فعلی خودش می داند و مانعی هم از اینکار نیست، این امر را واقع می کند. فلاسفه بحثی دارند که علم خدا به امر حسن، وقتی امتناعی در کار نباشد، واقع می شود که بحث دقیقی هم هست که نسبت بین علم الهی و خلقت چیست و اصلاً همین علم مبدا وقوع است. لذا اینجا هم وقتی این بعث رسل چنین حدی از منافع و حسن را دارد، ضروری است که این امر واقع شود.

مثال هم می زنند که خداوند متعال اموری که نفع کمتری برای بشر داشته است را برای او خلق کرده است مثل اینکه در صورت مردان مو رویش می کند و یا کف پای انسان گودی دارد؛ اینها نفع و حسن دارد ولی در مقابل نفع و حسن

ارسال رسل، قابل مقایسه نیست ولی خدا اینها را خلق کرده است. لذا معنی ندارد که حسن و ضرورتی در این حد از خدا صادر نشود.

خلاصه اینکه برای رسیدن به این اغراض در معاش و معاد و رسیدن به قانون عادلانه در دنیا، نمی شود خدا ما را به خودمان واگذار کند. مستقیم هم که نمی شود با ما ارتباط برقرار کند، زیرا خداوند بدون واسطه، تدبیر و خلق ندارد. این واسطه ملائکه هم نمی شود باشند زیرا قوای ما درک عالم ملائکه را ندارد و اگر انبیاء با آن عوالم ارتباط داشتند یک قوای قدسی دارند که این ارتباط را برقرار کرده است. لذا باید بشری این ماموریت را داشته باشد تا بتواند این ابلاغ و اقامه نظام عادلانه را انجام دهد؛ لکن این فرد باید یک جنبه قدسی داشته باشد که بتواند آن نظام عادلانه را تلقی کند و نیز خودش وارد این بازی تنازع در منافع نشود. و البته برای ما هم روش تشخیص این انبیاء الهی همان معجزات و براهین آنهاست؛ که در واقع برای مردم حقانیت او روشن می شود که او طرف نزاع با آنها نیست و امر دیگری را برای آنها از جانب خداوند متعال آورده است. این امر ضروری است و علم خدا، منشا تحقق این امر خواهد بود.

تطبیق استدلال در روایت هشام توسط مرحوم صدرا

اما ایشان این بحث ها را بر روایت هم می خواهند تطبیق کنند که این بحث ها در روایت بیان شده است. فرمودند اینکه خدا صانع قادر است که روشن است از ابتدای روایت بدست می آید که فرمود: «أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا» البته در روایت بحث قدرت خدا نیست و ایشان خودشان به بحث اضافه کرده اند.

اما مقدمه دوم که خالق ما جسم و جسمانی نیست هم از ادامه صدر روایت بدست می آید که فرمود: «مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ فَيَبْأَسِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجَّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ» یعنی متعالی از ماست و جسم و جسمانی نیست که ما بتوانیم ارتباط جسم و جسمی با او داشته باشیم.

اما مقدمه سوم که خداوند حکیم است به این معنی که عالم به وجوه خیر و مصالح عباد در نظام کل هست هم از تعبیر حکمت بدست می آید. در روایت فرمود: «كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا»

اما مقدمه چهارم که فرمود خداوند امکان خلق و تدبیر بلاواسطه را ندارد و از وسائط استفاده می کند هم از این تعبیر استفاده می شود که فرمود: «تَبَّتْ أَنْ لَهُ سَفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبَرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ» کانه ایشان می گویند اینکه فرمود وقتی شما امکان مباشرت ندارید، پس سفیر ثابت می شود، اشاره به همین نکته دارد که تدبیر بلاواسطه انجام نمی شود.

اما مقدمه پنجم هم که ما در معاش و نظام دنیا نیاز به قانون عادلانه و صالحه داریم هم از این تعبیر استفاده می‌شود که فرمود: «يَدُلُّوهُمْ عَلَىٰ مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ» فرمودند این تعبیر اشاره مجملی است به آنچه در مقدمه پنجم داشتیم.

بررسی نکاتی از کلام مرحوم صدرالمتلهین

مرحوم مجلسی مقدمه چهارم که بحث از امتناع عقلی تدبیر بلاواسطه است را از مرحوم صدرا اصلاً نقل نمی‌کند و محتمل است که هم این حرف را خودشان قبول ندارند و هم اینکه برای استدلال لازم نمی‌دانند. زیرا وقتی شما می‌گویید ارتباط با خدا ممکن نیست زیرا او متعالی از ماست، اینجا وجود واسطه اثبات می‌شود. دیگر مهم نیست که شما امکان خلق و تدبیر خدا بلاواسطه را قبول کنید یا نکنید. یعنی اینکه سفراء ثابت شدند از باب این بود که شما راهی به سمت خدا ندارید نه اینکه بحث امتناع در تدبیر بلاواسطه بشکل کلی هست. به تعبیر دیگر ولو امکان تدبیر مستقیم خدا هم باشد ما در معرض چنین چیزی نیستیم زیرا او متعالی از ماست و ما ظرفیت وحی هم نداریم. که بنظر ما هم حرف ایشان متین است.

اما در مورد اینکه ایشان نیاز به وحی را در واقع به نظام معیشت و زندگی اجتماعی پیوند می‌زنند، دو نکته قابل ذکر است. اول اینکه سوال می‌کنیم که آیا مقصود ایشان این است که اگر ما زندگی فردی و تنها داشتیم، نیاز به انبیاء نداشتیم؟! یعنی آیا باید اثبات کنیم که انسان مدنی بالطبع است تا نیاز به انبیاء اثبات شود؟! یا اینکه احتیاج به انبیاء تا خلوت درونی انسان هم کشیده شده است؛ نیاز انسان به انبیاء بیش از هوایی است که تنفس می‌کند.

ثانیا ظاهر تعبیر ایشان این است که منهای اینکه ما حیات اخروی داریم، معیشت دنیوی باز نیاز به انبیاء دارد. یعنی برای رسیدن به یک حیات اجتماعی که ربطی به حیات اخروی هم ندارد، این باز نیاز به انبیاء دارد. معنی این حرف این است که ما ما بخاطر پیچیدگی در روابط اجتماعی مان نیاز به قانون عدل داریم و الا اگر زندگی اجتماعی ما در حد حیوانات بود این با گزینه قابل مدیریت بود. ولی چون معیشت ما بسیار پیچیده تر از حیوانات است نیاز به یک قانون عادلانه دارد که چون ما تضاد در منافع داریم به این دست پیدا نمی‌کنیم.

اشکال این حرف این است اولاً ما برای رسیدن به قانون عادلانه مشکل مان تضاد در منافع نیست بلکه ما بدون انبیاء اصلاً درکی از قانون عادلانه نداریم. ثانیاً این تعبیر جدا کردن ساحت زندگی دنیوی و اخروی و معنوی انسان است. در واقع لب این حرف این است که ما نیازمان در دنیا به انبیاء برای تامین معاش است. البته ایشان در این بحث متفرد نیست و مکرر عده ای این حرف را دارند که برای اثبات نبوت عامه، به نیاز به عدل در معاش اشاره کرده اند.

البته ایشان در بحث خود مساله نجات اخروی انسان ها را هم مطرح کرده اند و شاید ایشان در بحث نیاز انبیاء در ساحت فردی همین بحث را مطرح کنند. ولی اشکال دوم برطرف نمی شود زیرا ایشان ارتباطی بین معاش و معاد ظاهرا برقرار نکرده اند بلکه ظاهر عبارت ایشان این است که نظام معیشت برای رسیدن به عدل در منافع دنیاست و چون تضاد در منافع هست ما نیاز به انبیاء داریم.

اگر هم کسی ادعا کند که ما نظام معیشت اجتماعی مان هست که سبب ظلم به هم می شود و عقاب و عذاب اخروی را سبب می شود، این ولو بین نظام دنیوی و اخروی ارتباطی برقرار کرده است ولی اشکال جدی تر می شود زیرا در واقع اصل زندگی انسانی را معیشت در دنیا قرار داده است و نظام اخروی هم بخاطر ظلم در روابط اجتماعی بر محور دنیا تعریف شده است.

بله ممکن است تقریر دیگری از بحث حیات اجتماعی بشود که ما اصلا ساحت فردی نداریم و اصلا در متن اجتماع انسان متولد می شود و منفصل از روابط اجتماعی نمی تواند باشد و زندگی فردی انسان هم ذیل و مندک در روابط اجتماعی اوست. و این حیات اجتماعی با این تعریف وسیع، نیاز به انبیاء دارد. این تقریر ولو قابل دقت است ولی باز سوال می شود که چرا شما در این زندگی و حیات اجتماعی وسیع نیاز به انبیاء دارید؟ اگر بگویید عدالت در زندگی دنیا می خواهیم باز اشکال عود می کند. اما اگر بگویید این زندگی متصل به حیات اخروی است و همه این روابط بستر سیر به سمت قرب و بندگی است، حرف قابل دفاعی خواهد بود. ولی این معنی از حیات اجتماعی ربطی به حرف این بزرگان ندارد و ظاهر بیان شان این است که حیات را به فردی و اجتماعی تقسیم می کنند و نیاز در ساحت اجتماعی را به عدل در نظام معیشت تعریف می کنند.

پس اینکه تصور شود که ما برای نیاز به معاش، زندگی اجتماعی داریم و در همین راستا هم قرار است انبیاء نقش بازی کنند این حرف درستی نیست. اینکه زندگی اجتماعی برای ارتفاع نیازهای مادی و معیشتی صرف است مثل اینکه مشاغل متنوع شود و مشکلات کاری و خدماتی از هم برطرف کنیم، این حرف تمامی نیست. بله قبول داریم که حیوانات به این معنی که برای انسان معنی می کنیم، نیاز به انبیاء ندارد ولی این بخاطر این نیست که انسان روابط اجتماعی پیچیده دارد و با غریزه امر و نیاز او مرتفع نمی شود، بلکه می گوئیم حیات اجتماعی انسان معنای دیگری دارد. اینکه این زندگی و روابط اجتماعی را از ساحت پرستش و قرب بیرون کنیم، حرف تمامی نیست.

به همین علت است که مرحوم مجلسی در استدلال خود حد وسط را راسا معرفت و عبودیت قرار داده اند. در حالیکه ظاهرا مرحوم صدرا حد وسط شان برای اثبات ضرورت انبیاء در زندگی دنیوی، تنظیم معاش اجتماعی است. بنظر ما اگر

انسان روابط اجتماعی هم نداشت باز نیاز به نبی و رسول دارد. به تعبیر دیگر واحد اضطرار به انبیاء اعم از فرد و جمع است و این نیاز هم باید همه در راستای حیات معنوی و بندگی انسان تعریف شود.

لذا اینکه اضطرار به انبیاء را ما به نیاز به قانون عادلانه برای معیشت برگشت دهیم حرف تمامی نیست و اگر درست هم باشد یک اضطرار حداقلی را تبیین می کند. این اضطرار و نیازی نیست که امامی لازم داشته باشد که زیارت جامعه کبیره در شان او بیان شده باشد. این امام با این قوای فوق العاده برای تنظیم معیشت عادلانه قرار داده نشده است. این شبیه به دوختن کت برای دکمه است. واقعیت این است که ما به اندازه عظمت انبیاء و حجج الهی به آنها مضطر بودیم که خدا آنها را برای ما فرستاده است. حجتی که «صراط» و «سبیل» و «باب» و «وجه» و «جنب» الهی است؛ امامی که «التامین فی محبه الله و المخلصین فی توحید الله» است.

البته ممکن است از تقریب مرحوم صدرا دفاع شود که منظور ایشان از نظام عادلانه در دنیا، روابطی است که بر محور بندگی و قرب باشد؛ وقتی نظام صالح و عادل است که همه روابط بر محور پرستش تنظیم شود. بازار انسان ها هم مسجد شود. این تعبیر خوبی است و با این حرف تقریباً حرف مرحوم صدرا، به حرف مرحوم مجلسی برگشت می کند که غرض را قرب و بندگی و معرفت الهی قرار داده است.

ولی این تاویل خلاف ظاهر عبارت های ایشان است. لذا مثل مرحوم ابن سینا بعد از این فصول، بحث عبادات را مطرح می کند و بررسی می کند که چرا انبیاء مناسک عبادی می آوردند و مفصل توضیح می دهند که چون انبیاء در همه زمان ها نبودند، برای اینکه مردم سنت های انبیاء را فراموش نکنند مناسکی داشتند که تکرار آن موجب تذکر دائمی به انبیاء بوده است. لذا کانه می گویند همین غرض عدل در معاش، سبب شده است که مناسکی باشد که مردم از قانون خدا و انبیاء جدا نشوند. یعنی به یک معنی عبادات تذکر برای همین عدل در معاش بوده است! البته من این حرف را به این بزرگان نسبت نمی دهم و شاید بشود تاویل به خیر در حرف این بزرگان داشت. والحمدلله...